



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد



۲۰۲۴/۰۴/۲۸

نوشته ای از: لوشان ساموساتا
اجرای انگلیسی به واسطه: آندریو کالیماک،
ترجمه: امیر کرور

ایروتس (عشق)

قسمت پنجم و آخری

اما مراقبت از موها از همه اینها بالاتر است که بسیار وقت طولانی را در بر میگیرد. برخی دیگر به واسطه معجون ها که موهای چنگ چنگی را بیشتر از آفتاب ظهر تابیش میدهد، آنها را طوری رنگ میکنند که گویا پشم استند و آنها را طلائی میسازد و کاری میکند که رنگ طبیعی اش را از دست میدهد. دیگرها خودشان را با موهای سیاه زیباتر فکر میکنند، ثروت شوهرانشان را بر آن بدبوی تمام اعراب مصرف میکنند. آهن چنگ چنگ کردن مو که بالای زغال گرم آتشین نهاده شده سرکش ترین موها را هم چنگچنگی میکند، طوری که پیشانی تا آبرو ها با امواج احاطه میشود، که به سختی از یک شگاف کوچک دیده میشود، در حالیکه در عقب موهای چنگچنگی آنها بر شانه های شان به طور با شکوه پوشانیده میباشد.

دیگر این که کفش های گلداز میپوشند که گوشت آنها را میبرد و پاهایشان را به تکلیف میکند. و بخاطریکه کاملاً برهنه به نظر نرسند آنها تکه ای را میپوشند که مانند هوا روشن است و برایش لباس و زینت میگویند، اما هر آنچه که اینها تظاهر پنهان شدنش را میکنند بیشتر از چهره هایشان برجسته و دیده میشوند؛ تنها زنان با سینه های زشت شان که آنها را در جالی میپوشانند این کار را میکنند. چرا به خود زحمت میدهند که راه های اصراف آنها را است کنید؟ آن گوشواره های ایریتریایی که از نرمی گوش آنها اویزان استند، بسیار ارزشمند استند، آن مارهایی بر دور مچ دست و بازوهای آنها پیچیده اند؛ آیا آنها راستین است و طلائی نیستند؟ تاجی ستاره دار با نگینهای هندی دور پیشانی هایشان حلقه شده، هار های گرانبها بر گردن ایشان اویزان هستند، طلا باید تا پاهای آنها پایین بیاید تا چیزی که از پهلوی پای آنها دیده میشود را ببوشاند، بهتر بود که پاهای شانرا در آهن میماندند. بعد از این که زشتی لعنتی تمام بدن ایشان را به واسطه بعضی نیرنگها با زیبایی جعلی مبادله کنند آنها گونه های بی شرم خود را با آرایش سرخ رنگ میسازند که پوست چرب ایشان را با پاشیدن رنگ گلابی ببوشانند.

بعد از این همه امادگی آنها چگونه رفتار میکنند؟ آنها به سرعت خانه را ترک میکنند و میروند تا آن خدایان ایشان را ملاقات کنند که در برابر شوهرانشان با آنها همراهی میکنند. در حقیقت زنان خدایانی دارند که مردان بیچاره حتی نامهای شان را هم یاد ندارند. به باور من آنها کولیادس، جنتدلیس و آنها فرایکیان خدای زن است که مراسم یاد آوری وی عشق ناخوشایندش با یک چوپان را بازگو میکند. (1) باز آنها برای شروع های غیر قابل گفتن میروند، به رازهای مشکوک که مردان از آنها مستثنی استند. اما من فساد ارواح آنها را دیگر افشا نخواهم کرد. بعد از واپس آمدن آنها حمام های بسیار دراز میگیرند، باز برای خوردن غذاهای بسیار مینشینند و مردان را با ناز و ادا سوی خود شان جلب میکنند. بعد از این که پرخوری آنها به سیری برسد و دیگر نمیتوانند که دهن هایشان را پر کنند، غذاهایی را که برایشان آورده شده اند با انگشتان کم کم میگیرند و در بین شان درباره شبهایشان صحبت میکنند، درباره خوابهای رنگارنگ آنها، و درباره تخت خواب آنها که چنان مملوء از لطافت زنانه صحبت میکنند که یکی بلافاصله پس از بلند شدن نیاز به حمام گرفتن دارد. همین است که در بین آنها زندگی بسیار بی جنبش است. اما چیزهایی که کمی غیر رسمی است را از نزدیک مطالعه کنیم، ما پرومیتوس را نفرین خواهیم کرد، در حالیکه این مرثیه ماندر را خواهیم خواند:

ای پرومیتوس، آیا این بری تو خدمت خوب نمیکند؟

1 عشق سایبیلی با آتیس که منجر به مرگ وی شد.

در صخره های قفقازی بندی استی که در جهنم عذاب ببینی؟
به مخلوقات فانی آتش را به حیث نشانه دادی،
اما حالا که زندگی میکنی مورد نفرت خدایان استی،
بخاطر آوردن زنان به زمین برای زیستن.
افسوس، مردها عروسی میکنند و عقد را محکم بسته میکنند!
باز هوس های پنهان را دنبال میکنند، در باره همه چیز.
هنگامیکه خیانت میکنند در تخت خواب ازدواج دراز میکشند،
از آنجا زهر و اف کردن های حسودی میخیزند:
زنان چنین تحفه ای برای انسانها ساخت. (2)

کدام مرد چنین فایده ای را جستجو خواهد کرد؟ کدام مرد از اینگونه زندگی بدبخت لذت خواهد برد؟
حالا تنها این عادلانه است که برخورد مردانه یک پسر را با رفتار این زنان پست مقایسه کنیم. از تخت خواب انفرادی
اش سر وقت میخیزد و چشمانش را با آب پاک میشوید، که بخاطر خواب شب اش هنوز خواب آلود است، باز ردای
مقدسش را بر شانه اش با یک گیره می چسباند. خانه پدرش را با نگاه های خمیده ترک میکند، و به رهگذران نگاه
نمیکند. وی توسط غلامان قوی و مربیانش محافظت میشود که ابزار مقدس عفت را حمل میکنند؛ نه کدام شانه ای با
جمعی از دندان های نزدیک به هم که موهایش را نوازش کنند، نه هم آئینه ای که تصویرش را بدون کمک کدام
هنرمند نشان دهد، مگر لوحه های نوشتن چند صفحه یی، یا هم نوشته هایی که مربوط به فضیلت روزهای قدیم
میشود، یا هم که مربوط به استاد موسیقی وی باشد و بر بربط خوش آهنگ وی.
بعد از این که ذهنش را با درسهای فلسفی تلطیف کند و روحش را با تمام انواع علوم تقویه کرد، بدنش را با ورزشهای
اصیل پرورش میدهد. خود را درباره اسبهای تیسالیایی آگاه میکند و هنگامیکه جوانی اش رام شد، وی از صلح
استفاده میکند که برای جنگ آماده باشد، نیزه های سنگین و سبک را با دستهای پر از اطمینان پرتاب میکند. باز
برای بازی های ورزشگاه می آید. در حالیکه با روغن میدرخشد، در زیر آفتاب سوزان ظهر در خاک کشتی میگیرد
و عرق هایش سرازیر میشود. باز یک حمام سریع و یک غذاخوری ساده که برایش در وقت کم اجازه میدهد
فعالیتهايش را باز شروع کند. مربیانش باز میگردند که برایش شاهکارهای باستانی را بازگو کند، در حافظه اش
قهرمانانی را حک میکنند که بخاطر شجاعت، احتیاط، خودداری و یا عدالت شان خود را مشهور کرده اند. بعد از
این که روحش را با شبنم این فضیلتها سیراب کرد، هنگام شام زحمات وی به پایانی میرسند. وی خراجی را که
شکمش میخواست برآورده میکند، باز خواب میرود در حالیکه با رویاهای تمام شیرین محاصره میباشد، چون استراحت
وی به دنبال زحمات روز اش است.

چه کسی عاشق چنین جوانی نخواهد بود؟ چه کسی اینقدر کور چشم و احمق ذهن است؟ چگونه کسی او را دوست
خواهد داشت، یک هرمس در استدیوم، یک اپولو با بربط اش، یک سوارکار خوب مثل کاستور، که فضیلتهای الهی
را در بدن فانی اش نشان میدهد؟ برای من که، خدایان اسمانی، دعا میکنم که زندگی من برای همیشه با چنین دوستی
سپری شود، که صدای لطیف او را از نزدیک بشنوم، و در همه چیز با وی شریک باشم! یک عاشق باید ارزو داشته
باشد که وی را در حالی ببیند که بعد از سالهای پر از شادی در یک عمر پیری که از بیماری ها خالی باشد رسیده
باشد بدون اینکه کینه سرنوشت را داشته باشد. اما اگر طوری که طبیعت انسان است وی را بیماری ای خوار کرد
من هم با وی بیمار خواهم شد، و اگر در یک دریای طوفانی قرار داده شود من هم با وی سوار کشتی خواهم شد، و
اگر کدام ظالم قدرتمند در زندان آهنین بیندازدش، من هم با وی با زنجیر بسته خواهم بود. هر کسی که از او نفرت
میکند دشمن من خواهد بود، و کسانیکه برایش ارزو خیر میکنند من آنها را دوست خواهم داشت. اگر ببینم که راهزنان
و یا دشمنان بالایش حمله میکنند من اسلحه ام را خواهم گرفت و الی آخرین ذره قدرتم خواهم جنگید. اگر او بمیرد
من طاقت زندگی کردن را نخواهم داشت. آخرین ارزوی من برای عزیزترین هایم بعد از او این خواهد بود که برای
هر دوی ما یک قبر کنده شود که استخوانهای ما با هم آمیخته شود و هیچکس نتواند خاک جسدهای ما را از هم جدا
کند.

عشق من برای آنهاييکه لياقتش را دارند اولین آن نیست که نوشته میشود. قهرمانانی که به خدایان نزدیک بودند درباره
این قانون فکر کردند که به سبب آن عشقی که از دوستی زاییده شد الی دم مرگ نفس میکشد. فیکوس با اورستوس و
پایلداس از کودکی پیوسته بود؛ آنها یک خدا را به عنوان شاهد برای عشق دوگانه ایشان انتخاب کرد، و در یک
کشتی در طول عمر شان حرکت کردند. آنها یکجا کلایمنسترا را به کام مرگ دادند، گویا که هر دوی آنها پسران

اگامنون باشند، همچنان ایگیستوس به واسطه هر دوی آنها کشته شد. پایلادس از اورستس زیادتر رنج کشید هنگامیکه دومی به واسطه پری ها شکار شد. هنگامیکه اورستس به جرم متهم شد پایلادس در کنارش ایستاد شد. دوستی عاشقانه آنها در مرزهای یونان محدود نشد، چون آنها به دور ترین سواحل سکایتیا با هم سفر دریایی کردند، هنگامیکه یکی بیمار میبود دیگر پرستاری اش را میکرد. هنگامیکه آنها به زمین تاورى رسیدند، پری انتقام جوی قتل مادر اورستس خودش پیش آنها برای استقبال برآمد: در حالیکه وحشی ها از هر سو حمله کردند، هنگامیکه اورستس بخاطر هیاهوی دیوانه وارش سرنگون شد، اما پایلادس منطقه را تصفیه کرد و از او مراقبت کرد، و او را در یک چینی که به طور ظریف بافته شده بود پیچاند(3)، این احساسات بیشتر یک عاشق را به گونه پدر نشان نمیدهد. هنگامیکه تصمیم گرفته شد یکی باید عقب بماند که قربانی شود، در حالیکه دیگر به مایسینا سفر کرد که نامه را برساند، هر کدام آنها میخواستند که دیگرش را نجات دهد و فکر میکرد که وی در آن یکی که زنده می ماند زندگی خواهد کرد. اورستس نامه را رد کرد، طوریکه پایلادس برای حمل کردن آن مناسبتر باشد و او معشوق بود، نه عاشق: "اگر او بمیرد من این عذاب را تحمل نخواهم توانست، چون کشتی من قبلا با بار بدبختی سنگین شده است." و او باز میگوید: "نامه را به او بده، او به ارگوس خواهد رفت طوریکه تو امیدش را داری، و برای من، اجازه بده هر قسم که تو میخواهی بمیرم."(4)

وضعیت این گونه است. هنگامیکه یک عشق صادقانه از طفولیت تقویه شود، قوت میگیرد و به عمر عقل مردانه میرسد، پس کسی را که برای مدت طولانی دوست داشتیم میتوان آن عشق را برگرداند. این مشکل است که بگوییم چه کسی عاشق کی است؛ دقیقا مثل یک آئینه، احساس عاشق با لطافت معشوق منعکس میشود. چرا دایم شما چیزی را که به واسطه قانون خدایی مقرر شده و از یک نسل به نسل دیگر منتقل میشود به عنوان یک هوس بیگانه محکوم میکنید؟ ما این را با شادی بدست آورده ایم و ما او را به گونه یک گنج مقدس گرامی میندازیم. به راستی هم خوشا به حال او که با هوشیاری و انصاف گفته که:

پسران جوان و اسب های دارای سم های قوی!

سالهای مملوء از شادی یک مرد پیر

کسی که عشق جوانان را بدست میآورد.(5)

رهنمایی های سقراط، آن قاضی قابل تحسین عفت، به واسطه سه پایه دلفی مقدس شمرده شد. سایبل راست گفته، طوریکه میگوید: "در میان تمام مردان سقراط هوشیار ترین است." وی در پهلوی تمام آموزه هاییکه به نسل انسانی مفید استند، به ما اموخت که هیچ چیز از عشق با پسران بهتر نیست. در این هیچ شکی نیست که ما باید با پسران طوری محبت کنیم که سقراط با السیبیادس میکرد، کسی که به خواب یک پدر با وی زیر یک چادر خوابید. من این سخنرانی ام را به یک توصیه کوچک و مفید برای تمام مردم به اتمام خواهم رساند که از این بیت های کالیماکوس گرفته شده:

درود بر همه شما که به جوانان

نگاه های اشتیاق آمیز می اندازید،

همانطور که ارکیوس(6) به شما امر کرده،

پس عاشقان این پسران باشید.

اینگونه جوانان را باید دوست داشته باشید،

زمین را با مردان راستین پر کنید.7

اما این را بدانید ای عاشقان جوان، اگر شما هوشیار باشید تنها با پسرانی که باعفت استند معامله کنید. از خود گذشته گی دایمی را با یک هیجان ارزان تبادل نکنید، ورنه به طور خلاصه عشق شما بغیر از یک دروغ چیزی دیگری نخواهد بود. اما اگر شما اروس خدایی را بپرستید احساسات معشوق تان از کودکی الی پیری ثابت خواهند ماند. کسانی که به این طریقه عشق میورزند زندگی پر رونقی خواهد داشت. وجدان آنها با هیچ چیزی شرمناک آلوده نخواهد

3 ایورپیدس، ایفینگیا در توریس، 311-312.

4 همان ماخذ، 598-599، 603-605.

5 کالیماکوس، ایتیا، fr. 41

6 بعضی محققان مثل آر. پیرفیت و ایم. دی ماکلیود ارکیوس را به عنوان زینوفون معرفی میکنند، "حکیم ارکیا" یکی از زیر مجموعه های آتن؛ اما دیگران مانند سکندر وی را بنیانگذارا قریه ای کهدر ایتیکا بود و نامش ارکیا است میشناسند. (آر. پیرفیت 150؛ لوشان، دیالوگوس 226-27)

7 کالیماکوس، ایتیا، صفحه Tr.A.C.571.

بود، و پس از مرگ عظمتی که آنها بدست آورده اند شهرت آنها را به تمام مردان خواهد رساند. اگر کسی بخواهد که پسران فیلسوفان را باور کنند پس از آن که این دنیا را ترک کند جنت ها خودشان پذیرای آنها خواهد بود کسانی که به این عشق پایبند استند. آنها به سوی یک زندگی بهتر می روند که از جاودانگی به گونه انعام عفتشان لذت ببرند."

بعد از سخنان کالیکراتیداس، باوقار و مملوء از اعتماد جوانی بود. من چاریکلس را که میخواست جواب بدهد متوقف کردم، و برایشان گفتم که وقت آن رسیده که ما و شما به کشتی برویم. ولی هر دو همراه من را تحت فشار قرار دادند که قضاوت کنم. من صحبت‌های آنها را به طور خلاصه منعکس کردم و برایشان گفتم: "دوستان من، دیده نمی‌شود که شما بیهوده و یا بدون فکر صحبت کرده باشید. قسم به زیوس، حرف‌های شما برای یک نظریه عمیق و طولانی دلیل ارائه کردید. شما به سختی چیزی را برای دیگری گذاشتید که تا از آن چیزی که درباره این موضوع که باید گفته شود استفاده کند و فصاحت شما با فهمیدن شما مناسب بود، من آرزو دارم ای کاش من ترامنس بوسکین میبودم⁸، پس شما در یک موقعیت باقی می ماندید؛ هر دوی تان برنده. اما چون شما از من چشم پوشی نخواهید کرد، و همچنان بخاطریکه من آرزو داریم سفر باقیمانده ما و شما با چنین بحث ها نا ارام شود، من به شما چیزی خواهم گفت که در این مرحله بسیار منصفانه به نظر برسد.

ازدواج برای مردان یک کار مفید است و پر از خوشی خواهد بود اگر جوهره خوبی باشد. اما من باور دارم که عشق های پسرانه به اندازه ای که از قوانین مقدس دوستی پیروی کند، تنها چیزهایی استند که مناسب فلسفه استند. بنا بر این باید همه را وادار به ازدواج کنیم، اما تنها فیلسوف ها را اجازه دهیم که پسران را دوست داشته باشند. در واقع فضیلت در بین زنان به کمال نمی‌رسد. پس چاریکلس قهر نباش اگر کورنت به آتن تسلیم شد.

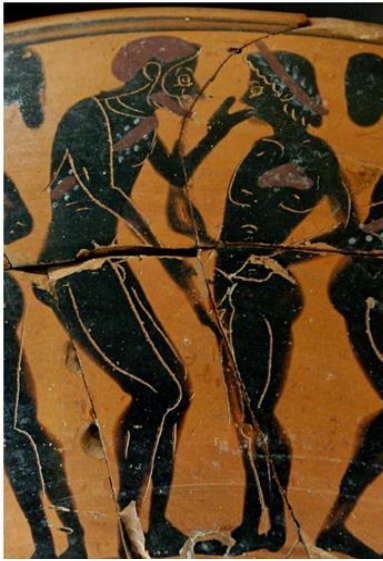
پس از این که فیصله ام را با کلمات چشم پوشانه و مهار شده بیان کردم، بر پا خیزتم. چاریکلس سرش را مانند محکوم به مرگ اویزان کرد. اما آتنی در حالیکه پیشانی اش بلند بود به خوشحالی پیش رفت. وی طوری معلوم میشد که گویا فارسیان را در سالامیس به تنهایی شکست داده باشد. من بخاطر فیصله ام یک پاداش دیگری اضافی را هم بدست آوردم، طوریکه وی ما را به یک جشن با شکوه پیروزی دعوت کرد که مناسب با سبک زندگی سخاوتمندانه اش بود. من خاموشانه چاریکلس را تسلی دادم، و فصاحتش را ستودم، حتی بیشتر برای دفاع یک موضوع ضعیفتر قابل تحسین بود. به این شکل اقامت ما در کنیدوس و گفتگوی ما در معبد الهه در حالی که به پایان رسید که ما مملوء از بازی با فرهنگ یکجا شدیم. اما تو تیومنوس، که این خاطرات کهنه ام را بیدار کردی، اگر قاضی میبودی چگونه تصمیم می‌گرفتی؟

تیومنوس: قسم به خدایان، ایا فکر میکنی که من مثل ملیتیدس و یا کوروبوس⁹ احمق استم که نظر خلاف نظر تو را بگویم؟ داستان لذت بخش تو برایم احساس داد که من خودم در کنیدوس با تو استم، و تقریباً این خانه کوچک را معبد افرویدیت میدانم. با وجود این، طوریکه یکی باید در روز مقدس چیزی بگوید و سرگرمی کند گرچه سنگین باشد این بخشی از آن است، من تا حدودی به واسطه سخنرانی مفتخر درباره عشق مردانه حیران شدم. در حقیقت این به سختی خوشایند معلوم میشود که تمام زندگی ات را با یک پسری که قبلاً از بلوغ گذشته سپری کنی، تحمل کردن زجر تانتالوس در حالیکه از تشنه گی بیتاب باشی، زیبایی اش چشمان ات را خیره میکند، اما نوشیدن اش غیر ممکن است. تنها دیدن کسی که شما دوست دارید کافی نیست، نه هم این کافی است که روبرویش بنشینی و به حرف هایش گوش بدهی. لذت برای اروس مانند یک زینه است: دیدن پله اول است، به محض این که دید، میخواست که نزدیک تر شو و لمس کند؛ و به محض این که با نوک انگشتانش لمس کرد، لذت در تمام بدنش پخش میشود. هنگامیکه موقع خود را نشان دهد، او خطر را بر عهده میگیرد، یک بوسه محتاطانه، لبها به بسیار نرمی لبها را فشار میدهد. آنها که به سختی ملاقات کرده اند و او خود را پس میکشد که سوء ظن را برطرف کند. با استفاده از فرصت های طولانی او در آغوش طولانی افراط میکند. دهنش بارها و بارها به عقب می‌رود، اما دستانش باید بی‌کار نماند - نوازشهای جرئتمندانه از میان لباس ها اشتیاق را به هیجان می آورد. یا هم دست راستش را به طور پنهانی آرام در گریبانش داخل میکند که نوک سینه هایش را که از طور معمول کمی بیشتر متورم شده لمس کنند؛ باز به آرامی تمام ساحه شکم محکم اش را جستجو میکند و باز گل بلوغ را در اوایل آغاز اش. "اما چرا باید چیزهای پنهان را آشکار کنم؟"¹⁰

⁸ بوسکین یک نوع بوت با کف بزرگ ازت که میتوان آن را با هر دو پا پوشانید.

⁹ احمقان افسانوی. ببینید: اریستوفان، بقه ها 991، و لوشان، عاشق دروغها 3.

¹⁰ ایورپیدس، اورستس؛ 14.



معاشقه پیداریستی (15)

بالاخره اروس به قدرت میرسد، یک تجارت داغتر را انجام میدهد و از ران پا خیز میزند، طوری که یک شاعر کومیدی میگوید: "جایی را میزند که باید بزند."¹¹

این نظریه من بود که چگونه باید کسی پسران را دوست داشته باشد. به این کیسه های بادی الهام بخش اجازه دهید همچنان همه کسانی که از ته دل خواهان فلسفه آبرو باشند که جاهلان را با صدای زنگ کلمات صادقانه تغذیه کنند. سقراط یک عاشق واقعی بود، حتی اگر تنها یکی بود، و السیپادس؛ کسی که زیر یک لباس همراهش خوابید بدون زدن برخواست. پاتروکلس در حقیقت مورد علاقه اکیلس نه بود، فقط بخاطر این که در پیش رویش نشسته بود، "منتظر اکیلس بود که آهنگش را تمام کند"¹² بلکه این شهوت بود که سبب دوستی آنها شد.

اکیلس که بر مرگ پاتروکلس ناله میکرد، اشتیاق مهار ناشدنی اش اجازه میدهد با قوت حقیقت منفجر شود، هنگامیکه وی میگوید: "اشکهای من برای پیوند مقدس ران های ما ماتم میکند."¹³ و تصادفاً به نظر من کسانی که یونانیها برایشان لقب "عیاشان" (14) داده است بدون عاشقان کرابی چیزی دیگری نیستند. بعضی مردم شاید گفتن این چیزها را شرم اور بدانند، اما قسم به افرویدیت کنیدوس که کم از کم این حقیقت است!

لایسینوس: تیومنستوس گرامی، من به تو اجازه نخواهم داد که سخنرانی سوم را شروع کنی بخاطریکه این روز مقدس نزدیک به پایان رسیدن است. من فقط شروعات را خواهم شنید و باقی اش حتی به گوشهای من هم نخواهد رسید. بیا، بیشتر از این دیر نکنیم بلکه به سوی آگورا برویم: انبار آتش هرکولیس نزدیک است روشن شود. این نمایش خالی از علاقه نیست و رنج کشیدنهای او را در اوتا برای ما یادآوری میکند⁽¹⁶⁾

- * من اندریو کالیماک بموجب این سند این اثر را برای مالکیت عمومی اهدا میکنم. 19 دسمبر، 2023
- * این اثر داری مجوز تخصیص تخلیق عمومی 3.0 منتقل نشده میباشد.
- * برای مقالات بیشتر نویسنده به لینک صفحه ذیل مراجعه کنید:

پایان

<https://independentscholar.academia.edu/AndrewCalimach>

11 ماخذ ناشناخته.

12 هومر، ایلیاد، 191.IX.

13 ایسکیلوس. مایرمیدونس fr. 136.

14 شرکت کنندگانی که با کوماستها در کوموی شناخته شده اند، مهمانیهای شراب خوری مرتبط به فستیوال دیونیزیاک.

15 معاشقه پیداریستی، "بالا و پایین" جستر. مرد در حال نوازش حسی پسر، در حالیکه با دست دیگرش رخسارش را لمس میکند و مستقیماً به چشمانش نگاه میکند. جزئیات از یک پیاله سیاه شکل که در آتن پیدا شده بود، ca. 520-530 قبل از میلاد. موزیم لوور، پاریس: بخش آثار باستانی یونانی، اتروسکی و رومی. منبع:

http://commons.wikimedia.org/wiki/Image:Pederastic_courtship_Louvre_CA3096_n2.jpg

16 یک مکان اسطوره ای که این قهرمان آنجا پایش را بر روی یک انبار آتش نشان داد.

د پانو شمیره: له 5 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلینکې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولئ